جلسه 625

سه شنبه 10/03/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به اخذ علم به حکم در موضوع خود حکم بود. امثله فقهیه ای را مطرح می کردیم. اولین مثال، مثال اخذ علم به حرمت ربا در موضوع حرمت بود که توضیح دادیم.

آقای سیستانی در رساله شان دارند که کسی که علم به حرمت تکلیفیه معامله ربویه دارد معامله ربویه همچنین شخصی باطل هست. اما آن کسی که جاهل به حرمت تکلیفیه معامله ربویه است خود معامله اش صحیح است. اصل انقل و انتقال محقق می شود. آنوقت مشکلی که هست این است که ممکن است مشتری جاهل باشد بایع عالم باشد. با این فرمایش ایشان این معامله صحیح می شود حتی به لحاظ همان بایع. که این خودش باید بحث بشود که کسی که جاهل است به حرمت تکلیفیه مثلا اینکه طلای 18 عیار را معاوضه می کند با طلای 24 عیار، بعد می گوید دو مثال طلای 18 عیار را معاوضه می کنم با یک مثقال طلای 24 عیار، خب این ربای معاوضی است. مثل این می ماند که شما دو من گندم ردیء ر معاوضه کنید با یک من گندم جید، خب این ربای معاوضی است و باطل است. ایشان می فرماید بر کسی باطل است این معامله ربویه که عالم به حرمت تکلیفیه آن باشد. اخذ العلم بالحکم فی موضوع نفسه لازم نیامد، اخذ العلم بالحرمة التکلفیة فی موضوع الحرمة الوضعیة لازم آمد.

این غیر از آن چیزی است که ما دیروز عرض می کردیم که اصلا معامله ربویه ممکن است صحیح نباشد. آن مال مأخوذ حلال هست. یا اصلا این بحث را مطرح می کردیم و آقای خوئی هم فرموده اند که من اکل الربا بجهالة ثم تاب فله ما أخذ راجع به ربای قرضی است شامل ربای معاوضی نمی شود.

به هر حال تفصیل این بحث در جای خودش در فقه باشد بشود.

مثال دوم مورد اتمام فی موضع القصر بود که بحث کردیم.

مثال سوم: جهر فی موضع اللاخفات أو الاخفات فی موضع الجهر است.

در صحیحه زراره دارد که: من اجهر فی موضع ینبغی الاخفات فیه أو اخفت فی موضع ینبغی الاجهار فیه، فإن فعل ذلک ناسیا أو ساهیا أو لایدری فقد تمت صلاته و إن فعل ذلک متعمدا اعاد الصلاة.

جالب این است که مرحوم آقای خوئی در موسوعه جلد 16 ص 144 فرموده: قد ذکرنا فی الاصول أنه لا مانع من اخذ العلم بمرحلة الجعل فی موضوع مرحلة المجعول. ما هر چه از آقای خوئی دیدیم مخالفت با این مبنا بود، الا چه جور در فقه فرموده اند ذکرنا فی الاصول أنه لا مانع من اخذ العلم بمرحلة الجعل فی موضوع مرحلة المجعول؟ البته ما از اصل پذیرش این مطلب توسط ایشان خوشحال می شویم اما ذکرنا فی الاصولش را ما پیدا نکردیم. کجا ذکر فی الاصول؟

البته به نظر می رسد که نیازی نیست در این مسأله به اینکه این مبنا را مطرح کنیم. توجیه های دیگری هم می تواند داشته باشد. می توانیم ما ملتزم بشویم که نماز با قرائت اخفاتیه در نماز صبح با اینکه وظیفه قرائت جهریه است امر ندارد ولکن مسقط واجب هست کما ذکرنا امس. یا بیائیم دو تا امر تصور کنیم، یکی امر به صلاة صبح با قرائت جهریه، و یکی هم امر به جامع، امر به جامع صلاة صبح اعم از قرائت جهریه یا قرائت اخفاتیه فی حال الجهل بذلک الوجوب الاول. آن وجوب اول المتعلق بالصلاة مع القراءة الجهریة. امر دوم به جامع بین صلاة با قرائت جهریه صبح یا صلاة با قرائت اخفاتیه فی حال الجهل بذلک الوجوب المتعلق بالصلاة مع القراءة الجهریة باشد، این مشکلی ندارد و ممکن است.

یک توجیه دیگر هم ممکن است. بگوئیم اصلا ما امر مستقلی داریم از پیامبر که در نماز صبح إجهر فی قرائتک، امر نفسی است منتهی به عنوان ما سنّه النبی، امر نفسی از جانب پیامبر به اینکه در نماز صبح حمد وسوره را با صدای بلند بخوانید. خداوند امر کرد به نماز صبح مشروط به اینکه عمدا عصیان نکنید امر پیامبر را. صل صلاة لا تترک امتثال امر النبی بالقراءة الجهریة متعمدا. آنوقت کسی که نماز صبح می خواند جاهل به وجوب قرائت جهریه است، قرائت جهریه را ترک کند امتثال امر پیامبر را عمدا ترک نکرده است. خداوند هم فرموده بود نماز صبحی بخوان که عمدا ترک نکرده باشی امتثال امر پیامبر را به سنن از جمله قرائت جهریه در نماز صبح.

این هم یک تصویر.

مثال چهارم: کسی است که تلبیه حج را از روی جهل به حکم ترک می کند.

این شخص مسلّم حجش صحیح است، در این هیچ بحثی نیست. ولذا ممکن است کسی بگوید این شد اخذ العلم بوجوب التلبیة فی وجوب التلبیة. کسی که علم نداشت تلبیه جزء حج است برای او تلبیه جزء حج نیست، ولذا اگر تلبیه را ترک کرد در حال جهل حجش صحیح است.

اقول: این هم توجیهش منحصر نیست به اخذ علم به حکم در موضوع حکم. همین توجیه هایی که ما برای جهر فی موضع الاخفات گفتیم همین توجیه ها در این مثال هم می آید.

عمده مثالی که ما می بینیم این توجیه ها در آن راه ندارد و چاره ای جز التزام اخذ علم به جعل در موضوع مجعول نیست و باید ملتزم بشویم به اخذ علم به جعل در موضوع مجعول، همان مثال شرطیت استقبال قبله است.

در اینجا دو تا مطلب عرض کنم:

مطلب اول: در رابطه با حدیث لاتعاد هم یک بحثی مطرح است در فقه. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری فرموده است: حدیث لاتعاد همانطور که مشهور فرموده اند شامل جاهل قاصر به حکم نمی شود. فقط مختص است به جاهل و ناسی موضوع. آقا از روی جهل به حکم سوره نخوانده در نماز، شیخ عبدالکریم حائری فرموده نمازش باطل است. اما اگر جاهل به موضوع بود یا ناسی بود نمازش صحیح است. چرا؟

ایشان فرموده برای اینکه ما چه جور تصحیح کنیم نماز این آقایی را که از روی جهل به حکم سوره را ترک کرد یا قرائت صحیحه را ترک کرد، کما اینکه بسیاری از مردم حروف را از مخارج اداء نمی کنند از روی جهل به حکم. مرحوم حاج شیخ فرموده نماز اینها باطل است، ما نمی توانیم تصحیح کنیم. بیچاره یک عمر نماز خوانده بجای ولاالضالین گفته و لاالزالین، امام جماعت هم هست، می گوئید خب شما فوقش جاهل قاصر بودی. مرحوم حاج شیخ فرموده جاهل قاصر هم باشی ما با حدیث لاتعاد نمی توانیم نمازت را تصحیح کنیم. چرا؟

ایشان فرموده چه جور ما این نماز را تصحیح کنیم؟ دو راه داریم:

یکی اینکه: حاج شیخ در کتاب الصلاة فرموده است بگوئیم جزئیت قرائت صحیحه در نماز مختص به عالم به جزئیت قرائت صحیحه است.

فرموده: اینکه محال است، اخذ العلم بالحکم فی موضوع نفسه لازم می آید و هو محال. پس باید بگوئیم قرائت صحیحه جزء نماز است حتی در حق این شخص جاهل. پس این نماز که او خواند صحیح نیست. چون صحیح یعنی مطابقت مأتی به یا مأمور به. مأمور به این آقا نماز با قرائت صحیحه است. این آقا نماز با اخلال به قرائت صحیحه خواند، پس این نماز صحیح نیست.

راه دوم: اینکه بگوئیم اشکال ندارد، این نماز صحیح نیست ولی مسقط امر هست.

فرموده: این هم منافات دارد با ظاهر جدیث لاتعاد. چون ظاهر حدیث لاتعاد این است که السنة لاتنقض الفریضة. نماز در موارد حدیث لاتعاد صحیح است و نقض نشده است با اخلال به سنت. اینکه ما بیائیم بگوئیم نماز این آقایی که از روی جهل به حکم قرائت صحیحه را ترک کرد صحیح نیست ولکن مسقط امر هست، با حدیث لاتعاد سازگار نیست، که معیار را در حدیث لاتعاد این قرار داد که نماز باطل نمی شود با اخلال به سنت. اگر هم بخواهیم بگوئیم این نماز صحیح است، معنایش این است که بگوئیم قرائت صحیحه برای جاهل جزء نیست و هذا محال یلزم منه اخذ العلم بالحکم فی موضوع نفسه.

خب با این بیانهایی که ما کردیم غیر از اینکه به حاج شیخ عرض می کنیم اخذ العلم بالحکم فی موضوع نفسه راه هایی داشت برای اینکه ممکن بشود اخذ العلم بالجعل، اخذ العلم بالخطاب، نتیجة التقیید، این راه های ممکن بود، غیر از این راه هایی هم داریم برای اینکه شمائی هم که اخذ العلم بالحکم فی موضوع نفسه را محال می دانید بتوانید حدیث لاتعاد را در مورد جاهل به حکم تطبیق کنید. چطور؟

یک راه همانی است که گفتیم که: این نماز با اخلال به قرائت عن جهل بالحکم امر ندارد، درست، ولی وافی به معظم ملاک هست. همین کافی است که بگویند این نماز نقض نشده است و باطل نشده است. صحت که فقط امتثال امر نیست. صحت استیفاء معظم ملاک هم هست. وقتی معظم ملاک استیفاء شد می گوید صحیح است. صحت انتزاع نمی شود از مطابقت فعل با امر. نه، استیفاء فعل لمعظم الملاک هم منشأ انتزاع صحت است.

وانگهی ما که راه های دیگری هم درست کردیم، یکی این بود که دو تا امر تصویر کنیم، یکی امر به نماز تامه واجد للقرائة، یک امر هم به جامع بین نماز واجد للقراءة ونماز فاقد للقرائة فی حال الجهل به آن وجوب صلاة مع القراءة التامة. دو تا امر. ایها الناس صلوا صلاة تامة واجدة للقراءة الصحیحة بأداء الحروف من مخارجها. این یک امر. یک امر دیگر هم اینکه: ایها الناس ائتوا بالجامع بین هذه الصلاة التامة و بین صلاة ناقصة فاقدة للقراءة الصحیحة فی حال الجهل بوجوب الصلاة مع القراءة الصحیحة. مشکلی پیش نمی آید. این نماز شما امتثال آن امر به جامع هست و مسقط آن امر تعیینی به صلاة تامه واجده لجمیع الاجزاء والشرائط هم هست، خلاف ظاهر حدیث لاتعاد هم نیست.

توجیه دیگر هم که آقای سیستانی مطرح کرده آن هم قابل بیان هست، (حالا اینکه ما قبول داریم یا نداریم وارد آن بحث نمی شویم): آن این است که بگوئیم غیر از ارکان نماز، تک تک واجبات غیر رکنی نماز امر نفسی استقلالی دارد از طرف پیغمبر. آنوقت صحت نماز مشروط به عدم اخلال به این سنن هست عمدا. کسی که نماز بخواند عمدا اخلال به این سنن نکند نمازش صحیح است، ولکن در عین حال در حال جهل هم آن امر به سنن ثابت است. اخلال به سنن کرده، امتثال نکرده امر نفسی به سنن را مثل امر نفسی به قرائت صحیحه را، ولکن صحت نماز مشروط به عدم اخلال عمدی است به این سنن. شما که اخلال عمدی نکردید پس نمازتان صحیح است.

هذا تمام الکلام فی هذا البحث.

مطلب دوم: در آخرین بحث عرض می کنم که ما که اخذ العلم بالجعل فی موضوع المجعول را ممکن دانستیم توقعات از ما در برخی از بحث ها بالا می گیرد. مثلا گفته می شود شما دیگر پیش خدا عذر موجهی ندارید که رفع ما لایعلمون را رفع واقعی نمی گیرید. آنهایی که می گویند اخذ العلم بالحکم فی موضوع نفسه محال است، خب می گویند محال است رفع واقعی، چون رفع واقعی تکلیف مجهول یعنی اخذ العلم بالتکلیف فی موضوعه و هو محال، بخاطر استحاله این مطلب مجبورند بگویند رفع ما لایعلمون رفعش ظاهری است چون رفع واقعی محال است. اما شما که رفع واقعی را ممکن دانستید دیگر پیش خدا عذر ندارید. خب رفع ما لایعلمون ظاهرش رفع واقعی است، رفع ظاهری قرینه می خواهد. آنوقت ما لایعلمون یعنی جعلی را که شما نمی دانید از دوش شما برداشته شده است. آقایی که نمی دانی جعل تجب صلاة القصر علی المسافر را، این وجوب قصر علی المسافر این جعل از شما مسافر جاهل به حکم رفع شده است. ظاهرش هم رفع واقعی است. و رفع واقعی هم فرض این است که ممکن شد. شارع بیاید بگوید تجب صلاة القصر علی من علم بهذا الجعل، می شود رفع واقعی ما لایعلمون.

این توقع را از ما بالا برد. ولذا برای ما در جواب مشکلی به وجود می آید. برخی ممکن است بگویند ادله اشتراک احکام بین عالم وجاهل الحمدلله هست، واین احتمال رفع واقعی تکلیف را در حق جاهل از بین می برد. می پرسیم ادله اشتراک بین عالم وجاهل چیست؟ غیر از اجماع که هر کجا دلیل ندارند می گویند اجماع (الان هم که رسم شده هر جا دلیل ندارند می گویند للسیرة العقلائیة) دلیل دیگری ندارند. اما اجماع هو اولا اجماع محصل ثابت نیست، وانگهی اجماع مدرکی است اعتبار ندارد.

می گوئید ادله وجوب تعلم مثل هلا تعلمت، معلوم می شود جاهل هم تکلیف دارد که به او می گویند چرا نمی روی یاد بگیری؟

می گوئیم هلا تعلمت فقط جاهل مقصر را می گیرد، یعنی جاهلی که قادر بر تعلم است و تعلم نمی کند. بله او اصلا مشمول رفع ما لایعلمون نیست. ما رفع ما لایعلمون را راجع به جاهل قاصر تطبیق می کنیم، والا جاهل قاصری که مشمول هلاتعلمت است که مشمول رفع ما لایعلمون نیست.

راجع به جاهل قاصر دلیلتان چیست که حکم واقعی در حق او واقعا ثابت است و رفع نشده است واقعا؟

پس دلیشلان همین هلا تعلمت و استحاله اختصاص احکام به عالمین بود که ما جواب دادیم. اما اطلاق ادله اولیه که المسافر یجب علیه صلاة القصر اقتضاء می کند اشتراک احکام بین عالمین و جاهلین را، ولی او هم که محکوم رفع ما لایعلمون است، می گوید آن احکامی که نمی دانید از دوش آنهایی که نمی دانند برداشته شده است. این حاکم است دیگر.

پس باید فکر اساسی کرد، اینقدر ما طرف مقابل را کوچک نگیریم، وقتی می گوید رفع ما لایعلمون در مورد جاهل هم رفعش واقعی است کما اینکه در منتقی الاصول این مطلب را مطرح کرده اند سریع رد نکنیم. خب در مورد جاهل قاصر واقعا ممکن است گفته بشود ظاهر رفع ما لایعلمون این است که رفع واقعی است. آنوقت جاهل قاصر هم می شود مثل ناسی. چه جور در ناسی غصب یا در ناسی حرمت غصب آقای خوئی فرمود که وضوئش صحیح است چون واقعا ناسی تکلیف ندارد، واقعا حرمت غصب ساقط است، پس وضوئش به آب مغصوب محل اجتماع امر ونهی نیست چون نهی ساقط است. با این بیان در حق جاهل به غصب و جاهل به حرمت غصب هم رفع حرمت از او واقعی است، آن هم حرمت غصب ندارد و وضوئش واقعا صحیح است.

اقول: این اشکال، اشکال قویی است. ولی ما اینجوری خواستیم جواب بدهیم، گفتیم که اخذ العلم بالجعل فی موضوع المجعول درست است امر صحیحی است، ولکن امر دقیق لایلتفت الیه العرف الا بالنص الخاص. نص خاص می خواهیم. رفع ما لایعلمون را که به عرف می گویند، عرف می گوید وقتی به من می گویند تکلیفی که شما نمی دانید از دوش شما برداشته اند معلوم می شود یک تکلیفی هست و ما نمی دانیم. رفع عنکم ما لاتعلمون یعنی یک تکلیف مجهولی واقعا هست و ما نمی دانیم. آنوقت بیائیم به عرف بگوئیم خب در اخذ علم به جعل در موضوع مجعول هم واقعا ما تکلیف مجهول به نحو قضیه حقیقیه داریم. واقعا همان جعل مجهول است. تجب صلاة القصر علی المسافر مجهول است. پس یک تکلیفی داریم که مجهول است. عرف این حرفها به ذهنش نمی آید، بلکه تا رفع ما لایعلمون را شنید می گوید چون ما لایعلمون دارد می گوید یک تکلیفی هست و ما نمی دانیم، پس رفع او نباید مساوی باشد با از بین رفتن او واقعا. چون فرض کرده است که تکلیفی واقعا هست، بعد که می گوید او را از دوش شما برداشتیم، پس باید به معنای رفع ظاهری باشد نه رفع واقعی. چون رفع واقعی تکلیف مجهول را از بین می برد در حالی که ظاهر رفع ما لایعلمون این است که تکلیف مجهولی هست. در مورد اخذ علم به جعل در موضوع مجعول ما قبول داریم که عقلا یک تکلیف مجهولی هست، منتهی شامل شمای جاهل به حکم نمی شود چون موضوعش عالم به جعل است. ولی این امر دقیقی است که در مقام استظهار عرف این مطلب دقیق را از رفع ما لایعلمون نمی تواند در بیاورد.

سؤال وجواب: رفع ما لایطیقون فعل است، فعلی که توانش را ندارید از دوش شما برداشته شده است. رفع ما لایعلمون، ما لایعلمون خود حکم است. حکم مجهول را از شما برداشتیم ظاهرش این است که یک حکم مجهولی هست. آنچه را که شما به آن جهل دارید از دوش شما برداشتیم یعنی یک تکلیفی هست و شما به او جهل دارید. بعد بگوید از دوش شما برداشتیم عرف می گوید چه جوری برداشته واقعا در حالی آن تکلیف را می گوید هست و مجهول است. پس این رفع را باید بگوئیم رفع ظاهری است. اخذ العلم بالجعل فی موضوع المجعول امر دقیق است عرف به ذهنش نمی آید.

سؤال وجواب: وقتی به شما بگویند تکلیفی که واقعا هست وشما نمی دانید بخاطر ندانستن شما از دوش شما برداشتیم، استظهار عرفی از اول بیش از رفع ظاهری شکل نمی گیرد. مخصوصا آنی که مبنای ما هست که اصلا ممکن است مراد رفع مؤاخذه باشد، رفع کتابت سیئات باشد، که یعنی ما رفع کردیم از شما این نه چیز را، یعنی در نامه عملتان نمی نویسیم که این آقا تکلیف مجهول را مخالفت کرد بروید عقابش کنید. یا مضطر بود به ارتکاب حرام انجام داد بروید عقابش کنید. همانی که مرحوم شیخ هم فرموده که رفع قدر متیقنش رفع قلم مؤاخذه و رفع قلم کتابت سیئات است ما حرف بدی نمی دانیم. مخصوصا با این حرف ما که دیگر اصلا نوبت نمی رسد به استظهار اینکه مراد از رفع، رفع واقعی تکلیف مجهول است.

ویؤید ما ذکرناه: کل شیء لک حلال حتی تعرف أنه حرام، این را که دیگر نمی شود گفت علم به جعل. نفرمود کل شیء لکل حلال حتی تعرف جعل الحرمة. بلکه گفت حتی تعرف أنه حرام، حتی تعرف أنه حرام یعنی آقا شاید شرب تتن حرام باشد، جزما نگوئید شرب تتن حرام نیست، نه شاید حرام باشد. ولکن تا علم پیدا نکردید به اینکه شرب تتن حرام است، شرب تتن برای شما حلال است. این نشان می دهد که پس احتمال هست که واقعا شرب تتن حرام باشد. حرام بودن شرب تتن یعنی ثبوت مجعول، نه اینکه جعل حرمت شاید شده باشد واقعا. نه، واقعا شاید حرام باشد بر ما شرب تتن، ظاهر کل شیء لک حلال این است. ولو شاکیم ولو جاهلیم اما شاید واقعا شرب تتن بر ما حرام باشد یعنی این مجعول بر ما ثابت باشد، منتهی احتیاط لازم نیست بر ما که احتیاط بکنیم. این نشان می دهد که برای جاهل هم احتمال ثبوت حکم فعلی و مجعول هست. این نفی می کند اخذ علم به جعل در موضوع مجعول را.

پس ما فقط در آن مثالهایی که دیگر چاره ای نداریم مجبور می شویم مثل شرطیت استقبال قبله توجیه کنیم مطلب را از راه اخذ علم به جعل در موضوع مجعول، آنجاها دیگر می شود نص خاص، چون نص خاص داریم که فإنه جهل أن یوجهها نحو القبلة قال لابأس، نص خاص است و توجیه دیگر هم ندارد. اما جاهایی مثل رفع ما لایعلمون این را به عرف که بدهی بگوئی از رفع ما لایعلمون چی می فهمی؟ عرف کی از آن اخذ العلم بالجعل فی موضوع المجعول را می فهمد؟ اگر عرف اینجور راحت می فهمید که این همه علماء با این مسلک مخالفت نمی کردند. معلوم می شود عرف به ذهن عرفی اش نمی رسد. استظهار تابع ذهن عرفی ساذج است نه ذهن دقیق.

والحمد لله رب العالمین.